



جبر تاریخ چگونه در زندگی عمل می کند؟

درباره

آگاهی و خودانگیختگی

بیژن جزنی

نگارش درزندان

طی هزاران سال جامعه بشری مراحل رشد و تکامل را گذرانده ، بی آن که بشر به قوانین و مسیر این حرکت ضروری آگاهی داشته باشد. جامعه کمون اولیه به بردگی و بردگی به سرواژ مبدل شده بی آن که شناختی از جامعه و قوانین و روابط آن برای انسان هایی که در این دگرگونی ها شرکت جسته اند وجود داشته باشد. دردورانی که بشر شناخت علمی از جامعه خود ندارد کم و بیش قوانین اجتماعی مانند قوانین طبیعی کورکورانه عمل می کند و انسان نیز بسان طبیعت دستخوش تحولاتی است که از آن آگاهی ندارد.

برای جلوگیری از یک اشتباه در اینجا باید افزود که عنصر آگاهی نه یک باره به ظهور رسیده است و نه اینک بطور کامل و مطلق وجود دارد. در اعتراض های بردگان ، در طغیان های آنها بر علیه برده داران شاید بتوان بارقه ای ابتدایی از آگاهی را مشاهده کرد و در اعتراض مستمر جنبش روشنفکری فرانسه در اروپا<sup>1</sup> برضد نظام فئودالی و سلطه کلیسا بی شک عنصر آگاهی نقش موثری دارد اما تا هنگامی که یک شناخت علمی که نه فقط در جنبه تئوری بلکه در عمل انسان را به دگرگون ساختن جامعه در یک مسیر معین تکامل یابنده سوق دهد بوجدنیامده این آگاهی نارسا و آمیخته به اشتباهات بسیاری بود. کشف قوانین عینی دگرگونی های اجتماعی که « مارکسیسم » کامل ترین و تنها صورت کاملا علمی آن است نه فقط بر اثر نبوغ مارکس ، انگلس و دیگران ممکن شد بلکه بر اثر تکامل خود جامعه و فراهم آوردن زمینه های مادی چنین پیشرفت چشمگیری در دانش و از آن جمله در شناخت جامعه و تاریخ میسر گردد.

ماتریالیسم تاریخی شناخت علمی پروسه های جامعه و تعیین قوانین تکامل و حرکت آن در گذشته و حال است. در پرتو مطالعه تاریخ یعنی تحولات جامعه در گذشته و جامعه شناسی ، پیش بینی مسیر آینده جامعه میسر شده و مارکسیسم – لنینیسم آگاهی به این قوانین و کوشش آگاهانه و سازمان یافته در راه این دگرگونی است.

پس نه فقط در طول هزاران سال حرکات و جنبش های اجتماعی بصورت ناآگاهانه عمل کرده است بلکه امروز نیز علیرغم شناخت قوانین ، توده ها ، یعنی سازندگان تاریخ ، هنوز مثل گذشته بطور خودانگیخته<sup>2</sup> عمل می کنند مگر آن که حرکات و جنبش های آنها در پرتو مارکسیسم – لنینیسم و یا ایدئولوژی های دیگر بصورت آگاهانه

Enlightenment\* – جنبش روشنگری در آستانه انقلاب های بورژوازی اروپا ظاهر شده و گرچه قوانین جامعه را نمی شناخت ولی در انتقال از فئودالیسم به

سرمایه داری نقش سیاسی و اجتماعی ایفا کرد. نمایندگان این جنبش عبارتند از: ولتر ، روسو ، شیلر و...

این اصطلاح در فارسی به « خودبخودی » ترجمه شده است Spontaneity<sup>2</sup>

رهبری شوند. مسئله ای که در برابر « مارکسیسم » قرار داشته و دارد رابطه این خودانگیختگی و آگاهی ( Conciocness ) است.

آگاهی از خودانگیختگی بوجود می آید ولی از آن می گذرد و یا آن به ستیز برمی خیزد. هنگامی که آگاهی بصورت یک نیروی مادی درمی آید و نقش پیشاهنگ رادریک سازمان سیاسی متشکل می سازد و برنامه مبارزه را پیش روی آن می گذارد ، این نیرو در برابر احساسات و حالات و رفتار خودانگیخته توده ها قرار می گیرد. آگاهی بصورت ایدئولوژی ، می کوشد که باشناخت حالات و احساسات توده ها آنان را به حرکت آگاهانه در مسیر تکامل جامعه موجود در آورد.

خودانگیختگی توده ها ، نزدیک ترین راه را برای این انتقال نمی پیماید و اصولاً در این مرحله از تاریخ اجتماعی بشر، بدون عملکرد عنصر آگاهی ، نیل به مرحله بالاتر ، میسر نیست. به عبارت دیگر ، « آگاهی » بصورت مبارزه طبقاتی سازمان یافته نه یک عنصر کمکی بلکه عنصر ضروری تحولات اجتماعی در این مرحله است. این آگاهی محصول تکامل قبلی جامعه و عاملی است که ضرورت و جبر تاریخی ، یعنی قوانین عینی جامعه ، بوسیله آن عمل می کند. این رابطه همان است که در رابطه دیالکتیکی زیر بنا و روبنا<sup>3</sup> از آن بحث شده است.

آگاهی و خودانگیختگی هر دو پدیده ای روبنایی هستند و تحت تاثیر زیر بنا دگرگون می شوند. پدیده های خودانگیخته را می توان حالات روانی جامعه و یا روانشناسی جمعی نامید و آگاهی را ایدئولوژی. ماتریالیست های سطحی که دید مکانیکی دارند به ساده انگاشتن رابطه زیر بنا و روبنا تمایل دارند و معتقدند که ایدئولوژی « مستقیماً » از روابط تولیدی ناشی می شود لیکن برداشت دیالکتیکی در این رابطه حکم می کند که با این ساده گرایی مقابله شود و تاکید شود که زیر بنا مقدمتاً حالات و احساسات و اعتقادات خودانگیخته توده ها را تحت تاثیر قرار می دهد و این پدیده های خودانگیخته ، آگاهی و ایدئولوژی را.

به نظر لنین آگاهی و خودانگیختگی در جنبش انقلابی بریکدیگر اثر می گذارند. عنصر آگاهی ، یعنی پیشاهنگ ناگزیر است که دقیقاً به پروسه خودانگیختگی در توده توجه داشته و شناخت دقیقی از آن داشته باشد. نه به خاطر این که از آن دنباله روی کند بلکه بخاطر این که در صورت لزوم به مقابله آن برخیزد. چنین است رابطه دیالکتیکی خودانگیختگی و آگاهی.

لنین پدیده های خودانگیخته را به دودسته تقسیم می کند. اول پدیده هایی که حالت خمود و تسلیم توده ها را آشکار می سازد و این پدیده ها عبارتند از: خمودی و افسردگی انسان ها و گردن نهادن به فقر ، خو گرفتن به ستم و عادت به نداشتن هرگونه حقوق سیاسی. دوم پدیده هایی که حالت اعتراض و شورش توده ها را بیان می کند که عبارتند از: حالت اعتراض ، کینه و شورش علیه مسببین بدبختی و ستم. این شورش است که در پرتو یک تئوری انقلابی قرار نگرفته و هدف و مسیر را نمی شناسد. لنین با حالت خمودگی توده ها به مقابله برمی خیزد و از مارکسیست های انقلابی می خواهد که این مانع روانشناسی را در توده ها در عم بکوبند. او جهان بینی انقلابی

زیر بنا - Basis<sup>3</sup> و روبنا - Superstructure : زیر بنا مجموعه عوامل تولیدی است که روابط اقتصادی جامعه را تعیین می کند. روبنا شامل پدیده های نظری ، مثل پدیده های سیاسی و قوانین ، اخلاق ، مذاهب ، زیباییشناسی ، فلسفه و ایدئولوژی و پدیده های سازمانی جامعه مثل دولت ، احزاب و خانواده است. پدیده های روبنایی از زیر بنا ناشی می شود ولی به نوبه خود روی آن اثر می گذارد.

وتئوری انقلابی را بمثابه آنتی تز انقیاد برده وار تلقی می کند. اینجاست که آگاهی برضد خودانگیختگی به مبارزه برمی خیزد.

توجه عمیق لنین به حالت دوم خودانگیختگی یعنی حالت اعتراض به این نتیجه منجر می شود که این حالت روانی اعتراض ، تشنه آگاهی است. خواه این آگاهی ، ایدئولوژی بورژوازی باشد یا ایدئولوژی پرولتری. ولی باید توجه داشت که صرف وجود اعتراض موجب غلبه و برتری آگاهی علمی بر ایدئولوژی بورژوازی نمی شود. اگرچه تئوری سوسیالیستی برای کارگران روشن تراست ، ایدئولوژی بورژوازی قدیمی تر ، پرداخته شده تر و دارای امکانات انتشار بی نهایت وسیع تری است. از این جهت است که دنباله روی از جنبش خودانگیخته طبقه کارگر ، تحقیر نقش عنصر آگاه است. کسانی که این نقش را تحقیر می کنند ، خواه عمل آنها دانسته باشد یا ندانسته ، نتیجه عملشان تقویت نفوذ بورژوازی در میان کارگران است.

شناخت دیالکتیکی و علمی خودانگیختگی و آگاهی در رابطه با پیشاهنگ با توده ها ، در تعیین شعارهای روزانه جنبش انقلابی و در اتخاذ تاکتیک های موثر و پیشبرد برنامه انقلاب یعنی پیاده کردن استراتژی جنبش تاثیر اساسی دارد. سازمان و نیروی متشکل سیاسی ای که نتواند از پدیده های خودانگیخته جامعه خود تصویری واقعی و تحلیلی علمی داشته باشد در بین دو قطب در نوسان خواهد بود. یک قطب تسلیم شدن به دنباله روی از تمامیت توده ها در دوران رکود جنبش و یا کشانده شدن به تمایلات انحرافی در توده ها در موارد استثنایی است که تحت تاثیر ایدئولوژی های غیرانقلابی به انحراف هایی چون شونیسیم ، ناسیونالیسم و تعصبات و طغیان های مذهبی و حرکت های ارتجاعی دچار می شوند. قطب دیگری بی توجهی به پدیده های خودانگیخته و کم بهادادن به آنها یا طفره رفتن از شناخت عمیق و جدی این پدیده ها و در نتیجه جدایی از توده هاست. اپورتونیسیم همواره آماده است که بین این دو قطب که بصورت سازشکاری و محافظه کاری و فوق انقلابی گری ظاهر می شود نوسان کند و برای مقابله با چنین انحراف هایی است که ماباید از جامعه خود ، از خصوصیات اجتماعی - اقتصادی آن و از حالات و احساسات و عادات و رسوم قشرها و طبقات آن در هر دوره شناختی واقعی و خلاق داشته باشیم.

تنظیم و انتشار مجدد: سازمان اتحاد فداییان خلق ایران / زمستان ۱۳۸۲